هم کوپه با بزرگان فلسفه

چند خطی درباره کتاب «سقراط اکسپرس»، نوشته اریک وینر

سلمان نظافت یزدی

«-فلسفه یعنی رنج
خوبه که بگی رنجورم!»
این بریده یک شعر بلند از حسین پناهی است، هنرمندی که به‌قول خودش «هگل-ش را عمل کرده بود، اما انگار حرف «کامو» که گفته بود «تنها یک مسئله اساسی فلسفی وجود دارد و آن هم خودکشی است» را برای خودش حل کرد و برگشت به‌جایی قبل از درخت انجیری که از آن پایین آمده بود.
اما واقعا فلسفه یعنی رنج و آیا این رنج کشیدن معنایی دارد؟ یا اصلا یافتن معنای زندگی از مسیر فلسفه است که آدمی را رنجیده می‌کند؟ خوف از فلسفه و هیبت فلسفه گاه باعث می‌شود که به‌سراغ فلسفه نرویم. مدت‌هاست که در کشورهای دیگر درحال واکاویدن و لقمه لقمه‌کردن مفاهیم و مبانی فلسفی هستند تا بتوان از فلسفه در زندگی روزمره هم بهره برد و بحث‌های نظری را در حیطه عمل سنجید. به لطف ترجمه و استقبال از کتاب‌های فلسفی حالا چه از نوع زرد و چه از نوع غیرزرد، سهم زیادی از بازار کتاب هم این سال‌ها به کتاب‌های ترجمه با موضوعات فلسفی اختصاص دارد. شاید رنجی که می‌بریم ما را به فلسفه نزدیک کرده و رنج ما از واقعیت بوده است و نه به‌قول جناب پناهی از فلسفه.موریس رایزلینگ، فیلسوف فرانسوی، درباره پیوند ما با فلسفه می‌گوید: «دیر یا زود زندگی از همه ما فیلسوف می‌سازد.»
«سقراط اکسپرس» کتاب نسبتا تازه نشر گمان از مجموعه خرد و حکمت زندگی است که جناب اریک وینر آن را نوشته و شادی نیک‌رفعت ترجمه‌اش کرده است.
این کتاب هم‌سفرشدن با چهارده فیلسوف کهن و معاصر است. در این کتاب وینر با قطار به زادگاه یا محل زندگی این فیلسوف‌ها می‌رود و در این سفرها جهان را از پنجره قطار با چشمان اهالی فلسفه می‌بیند.«سقراط اکسپرس» نوعی تمرین فلسفی زیستن و تلاشی است برای اینکه به فلسفه و داشتن نگاهی فلسفی به جهان جانی دوباره ببخشد.نویسنده کتاب، اریک وینر که خودش هم روزگاری خبرنگار بوده و سال‌ها در کشورهای مختلف زندگی کرده است، از وضعیت فلسفه و فلاسفه ناراضی است و می‌نویسد: «مرلوپونتی، فیلسوف فرانسوی، به فلسفه می‌گوید تأمل رادیکال. عجیب است که فلسفه به چشم این فیلسوف، بوی خطر می‌دهد و آکنده از تنش است. فیلسوفان روزی دنیا را فریفته‌خودشان کرده بودند. قهرمان زمانه‌شان بودند. در راه فلسفه از جانشان هم دریغ نداشتند، درست مثل سقراط. اما کنش قهرمانانه فلسفه امروز چیست؟ سعی بلیغ برای تصاحب کرسی استادی در دانشگاه.»شاید این یکی از مهم‌ترین دلایل شکل گرفتن کتاب «سقراط اکسپرس» باشد. نویسنده در تعریف کوتاهی درباره فلسفه می‌نویسد: «فلسفه فرق دارد با درس‌های دیگر؛ دانش نیست، شیوه‌تفکر است؛ شیوه‌بودن در دنیا.«چیستی»یا«چرایی»نیست،بلکه«چگونگی»است.»«سقراط اکسپرس» بر اساس ایده‌ای جذاب نوشته شده است. ایده درسفربودن یا درقطاربودن و همسفرشدن با فیلسوفانی که مرده‌اند، اما برای ما زندگان و وضعیت‌های دشواری که در آن قرار می‌گیریم، راه‌حل دارند.او در این سفرها علاوه بر شرح دغدغه‌ها و نظریه‌های فلسفی این فیلسوفان شرح مختصری از زندگی و زمانه آن‌ها هم می‌نویسد. این جستارها نوعی تک‌نگاری درباره هرکدام از فیلسوف‌ها هم هست. کتاب‌هایی مثل «سقراط اکسپرس» نوعی خوشه‌چینی از داشته‌های فرهنگی و فکری یک تمدن است. داشته‌هایی که شاید آن‌چنان که باید و شاید به‌دست مردم عادی نمی‌رسد یا حجمشان و پیچیدگی نثرشان باعث شده است سراغ آن نروند. این کتاب‌ها نوعی ادامه‌دادن جریان‌های فکری هستند یا به‌نوعی به‌روزسانی آن تفکرات و کاربردی‌کردنشان. کاربرد چنین کتاب‌هایی این گونه است که دست سقراط را از ۲۴قرن قبل از آتن می‌کشاند و می‌آورد کنار siri، دستیار صوتی گوشی‌های هوشمند، می‌نشاند و بعد همان لابه‌لا از معنای زندگی و حیرت‌کردن می‌گوید. معنای زندگی چیزی نیست که بشود از آن فرار کرد. بالاخره همه ما روزی با این سؤال دست‌به‌یقه خواهیم شد و معلوم نیست که سؤال ما را زمین می‌زند یا ما سؤال را. این کتاب دوپینگی است برای آن روز مبارزه با سؤال سخت معنای زندگی. کتاب دست ما را که این روزها غرق اطلاعات و اخبار هستیم، می‌گیرد و در کوپه کنار شوپنهاور که دارد وقتش را صرف فهمیدن کار حقارت‌بار زندگی می‌کند، می‌نشاند و در گوشمان زمزمه می‌کند: «عقلشان نمی‌رسد که اطلاعات فقط وسیله‌ای برای رسیدن به بینش و بصیرت است و به‌خودی‌خود ارزشی ندارد.»
به‌هرحال، در این روزگار شلوغ که بیشتر مواقع تهی از معنا به‌نظر می‌رسد، خواندن «سقراط اکسپرس» می‌تواند رنج زیستن را کم کند یا یاد دهد که نیمه پر لیوان را ببینیم یا حتی فراتر از آن شادمان شویم که اصلا لیوانی داریم که می‌توانیم نیمه پر یا خالی‌اش را ببینیم. کتاب‌هایی از این دست گزیده و بریده‌ای از هر فیلسوف و مکتب فکری است برای ما که احتمالا فرصت نمی‌کنیم یا شوق و علاقه نداریم کتاب‌های بزرگ فلسفی را زیر بغلمان بزنیم و بخوانیم. همچنین، فرصتی ایجاد می‌کند تا هنگام تأملات شخصی یا فلسفه‌ورزی‌هایی که روزگار پایمان را به آن باز می‌کند، بتوانیم از زاویه دید بزرگان فلسفه به آن‌ها نگاه کنیم، به‌شرط آنکه فکر نکنیم کار خیلی بزرگی کرده ایم و فقط ما هستیم که می‌فهمیم.



زین قند پارسی

علیرضا حیدری|مدرس و پراستاری

این تصمیم بیمارگونه همواره مخرب است و نتیجه‌ای در بر ندارد.

نکته

در این جمله اشکالی ظریف وجود دارد که به‌دلیل کاربرد زیاد به‌چشم نمی‌آید. بیمارگونه یعنی شبیه بیمار؛ چون پسوند «گونه» پسوند شباهت است. بنابراین، «تصمیم» نمی‌تواند شبیه «بیمار» باشد؛ بلکه شبیه «بیماری» است. پس یا باید «بیماری گونه» بنویسیم، یا از واژه‌ای برابر که آن مفهوم را برساند، استفاده کنیم.

#زین_قند_پارسی

چهره روز

او که دغدغه ایران داشت

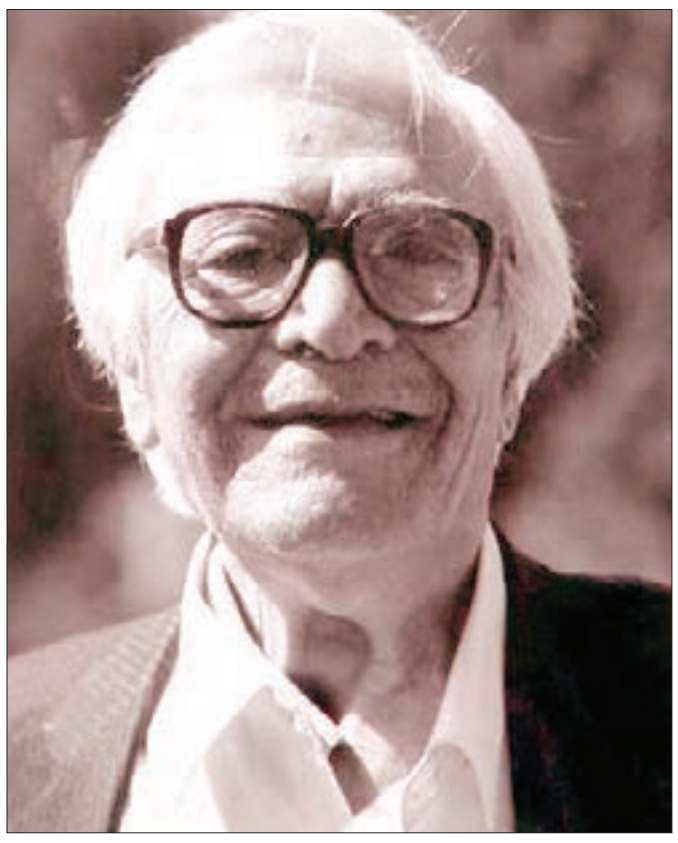
به یاد دکتر ابوالفضل خطیبی، شاهنامه پژوه و پژوهشگر بزرگ ایرانی که چندی پیش درگذشت

علیرضا حیدری| ابوالفضل خطیبی در جلد هفتم شاهنامه دکتر جلال خالقی مطلق، همکار این مصحح نامدار شاهنامه بود. شاهنامه خالقی را جانانه تمجید می‌کرد و می‌گفت که خالقی اولین مصححی است که غیر از تصحیح، ابیات را هم شرح می‌دهد و دلایلش را بیان می‌کند. در موضوع مهم ابیات الحاقی به نکته ظریفی اشاره کرد و می‌گفت که جالب است بدانیم استاد خالقی در پایان جلد چهارم بخشی دارد با عنوان ملحقات و این سنت الحاقی در پایان کتاب پس از او در چاپ مسکو ادامه یافت و این کار مهمی بود. به این شکل که قطعات مفصل‌تر الحاقی در پایان کتاب می‌آید و کوتاه‌تر در زیرنویس. بنابراین، چاپ خالقی اکنون معتبرترین نسخه و تصحیح است و از لحاظ سبک‌شناسی و ویژگی‌های زبان‌شناسی در مواردی ابیاتی را متعلق به فردوسی و شاهنامه نمی‌داند. در این راه خود زنده‌یاد خطیبی هم کم نگذاشت و بررسی‌های زیادی درباره ابیات الحاقی شاهنامه داشت. به‌طوری که رساله این شاهنامه‌پژوه هم دراین‌باره بود. در این رساله، مهم‌ترین و مشهورترین قطعات و بیت‌های الحاقی، از نو بررسی و معیارها و ضوابط تشخیص بیت‌های الحاقی از اصلی مدون شده و درباره اصلی و الحاقی بودن آن‌ها داوری شده است. پیشینه این الحاقات را از قرن پنجم هجری می‌دانست که متأسفانه افکار عمومی ابیاتی را که از فردوسی نیست، بیشتر از اشعار خود فردوسی می‌شناسد. این‌ها بخشی از نکته‌های ارزشمند زنده‌یاد خطیبی بود که به‌یاد دارم از آن سفری که تا دیروقتی از شب در اتاقی سنتی در شازده ماهان بود، برایم گفت؛ آن سفری که برای همایش فردوسی به کرمان رفته بودیم. این همه سهم من از آشنایی با دکتر خطیبی نبود؛ آن زنده‌یاد برای دانشنامه بزرگ مطبوعات ایران هم توفیق همکاری را به بنده داد تا مطبوعات خراسان را پژوهش کنم. ایشان سرویراستار این کار بزرگ بود که با وسوسه تمام مقاله‌ها را ویرایش می‌کرد و از او درس‌ها آموختم. جلد نخست آن با حضور استاد رونمایی شد و افسوس که برای ادامه کار دیگر در میان ما نیست. این دانشنامه شامل همه عنوان‌های مطبوعاتی قدیم و جدیدی است که به‌زبان‌های مختلف در داخل ایران تاکنون چاپ و منتشر شده‌اند. مهم‌ترین معیار در گزینش مدخل‌ها اهمیت نشریه و میزان تأثیرگذاری آن در زمانه خود است. با توجه به حجم گسترده این کار، پیش بینی می‌شود در ۸ تا ۱۰ مجلد منتشر شود.



یادی از محمد قاضی مترجم «دن کیشوت» و «زوربای یونانی»

مترجم متعهد و هنرمند



خادم

گزارش یک زندگی

«به‌صورت خلاصه عرض می‌کنم که من فقط یک مترجم ساده هستم که به قصد خدمت به فرهنگ پنجاه سال است قلم می‌زنم و امیدوارم بازهم بتوانم به این خدمت موردعلاقه خود که تنها مایه دل‌خوشی من در زندگی به‌ویژه در دوران پیری است، همچنان ادامه بدهم.»[1] نویسنده این سطور ۲۴دی۱۳۷۶ حدود چهارسال‌ونیم پس از نوشتن این نامه از دنیا رفت و البته تا روزهای آخر به تنها دل‌خوشی‌اش و در واقع در نیمه‌های یک عیش مشغول بود که رفت و آخرین ترجمه‌اش ناتمام ماند.او عاشق حرفه‌اش بود. وقتی در مصاحبه‌ای از من پرسیده بودند که شما اگر روزی دیگر نتوانید به‌کار ترجمه ادامه بدهید و به‌عبارت دیگر به‌دلیل بیماری چشم از کار بیفتید، چه احساسی خواهید داشت، گفته بود: «آن‌وقت دیگر من خودم را مرده می‌دانم، چون تا وقتی زنده‌ام که بتوانم کار بکنم و اگر نتوانستم به کارم ادامه بدهم، با مرده هیچ فرقی نخواهم داشت. [...] مرگ من آن روزی است که نتوانم ترجمه کنم.»[2] محمد قاضی برخی از مهم‌ترین آثار ادبیات جهان را به فارسی برگردانده است؛ «دن کیشوت»، «آزادی یا مرگ»، «زوربای یونانی»، «جزیره پنگوئن‌ها»، «شازده کوچولو»، «دکامرون»، «قلعه مالویل»، «قربانی»، «نان و شراب»، «مادام بوواری» و «آخرین روز یک محکوم» بخشی از کارنامه بلندبالای اوست.

رسالت انسانی مترجم

قاضی مترجمی نبود که اثری را خلاف سلیقه و باورش ترجمه کند: «اصولا برای من کتاب‌های رمان دو دسته است؛ یک دسته فقط سرگرم‌کننده هستند و فقط برای تفریح‌ووقت‌گذرانی خواننده نگارش یافته‌اند. [...] دسته دوم رمان‌هایی هستند اجتماعی که در آن‌ها نویسنده در ضمن سرگرم‌کردن خواننده، دفاع از آزادی و دمکراسی و حقوق اجتماعی و مدنی ملت و حمله به استبداد و زورگویی و نقد خرافات و معتقدات پوچ و غلط را هدف خویش قرار داده است. من طالب این دسته از رمان‌ها هستم و تاکنون کتابی را ترجمه نکرده‌ام که نویسنده این هدف بزرگ انسانی را در آن دنبال نکرده باشد. برمبنای همین اصل و عقیده است که خوانندگان ترجمه‌های من، مرا مترجمی متعهد می‌دانند و یقین دارند که هرکتابی را از من بخوانند، رسالت انسانی نویسنده را در آن خواهند دید. [...] در سال ۱۳۴۵ بود که روزنامه کیهان نیز به تقلید از روزنامه اطلاعات تصمیم گرفت ماهی یک کتاب از نویسندگان مغرب‌زمین منتشر کند و اول‌بار هم مرا خواست و پیشنهاد کرد که کتاب «ساعت بیست‌وپنجم» نوشته یک نویسنده معروف رومانیایی را برایشان ترجمه کنم. گفتم تا کتاب را نخوانم و نپسندم، ترجمه نمی‌کنم. خواندم و نپسندیدم و امتناع کردم. در آن موقع حق‌الترجمه را ۵هزار تومان می‌دادند و با دادن این پول دیگر کتاب به خود کیهان تعلق می‌داشت و برای چاپ‌های بعدی چیزی به مترجم تعلق نمی‌گرفت. ۵هزار تومان در سال ۱۳۴۵ پول کلانی بود و من هم به سبب بیماری زنم بسیار به آن احتیاج داشتم. با این وصف، زیر بار نرفتم. کیهان برای اینکه کتاب اولش با ترجمه من باشد، ۵هزار تومان را تا ۷هزار و ۱۰هزار تومان هم بالا برد، ولی من همچنان به سبب منطبق نبودن موضوع کتاب با ذوق و سلیقه خودم، حاضر به ترجمه آن نشدم.»[3]

> مطالعه آثار کلاسیک فارسی به ویژه ازبرکردن اشعار شاعران کلاسیک به تسلط یافتن بر زبان فارسی بسیار کمک می کند و مترجم را با ریزه کاری های زبان آشنا می سازد

مترجمی به مثابه هنر

حُسن انتخاب و تعهد به تنهایی نمی‌توانند ترجمه اثری را خواندنی کنند و چه بسیار آثار ترجمه‌ای که با وجود اهمیت اثر، در ترجمه از دست رفته یا دچار اشکالات جدی شده‌اند. مترجم تراز اول مترجمی است که علاوه بر دقت، کلام روانی هم داشته باشد: «دقت در امانت وظیفه اصلی مترجم است و حال اگر مترجمی این دقت در حفظ امانت را با روانی کلام توأم کند، می‌تواند ادعا کند که مترجم ورزیده و توانایی است و اگر از عهده این کار مهم برنیاید، در ردیف دوم قرار خواهد گرفت.»[4]
انتخاب کلمه یا معادل درست همیشه کاری ساده نیست. «دن کیشوت» را شاهکار ترجمه‌های محمد قاضی و یکی از بهترین نمونه‌های ترجمه در زبان فارسی می‌دانند، اما این مهم به‌آسانی به‌دست نیامده است و قاضی گاه برای پیداکردن یک معادل مناسب ساعت‌ها و روزها درگیر بوده است. برای نمونه، پیداکردن معادل مناسب برای همان نخستین کلمه این رمان سه روز وقت مترجم را گرفته است. این عبارت در فرانسوی معنی «خواننده بیکار» داشته، ولی قاضی نمی‌خواسته است تحت‌الفظی ترجمه کند: «سه روز تمام گیر کردم. قلمم روی کاغذ ماند و بالاخره این را پیدا کردم: ای خواننده فارغ‌البال.»[5]
اما زبان محمد قاضی چطور به این ورزیدگی رسیده است؟ او در پاسخ می‌گوید: «کتاب‌های ادبی کلاسیک خودمان مانند گلستان سعدی و کلیله‌ودمنه و مرزبان‌نامه و تاریخ بیهقی و صدها کتاب دیگر زیاد مطالعه می‌کردم و از طرفی، به قدری شعر از شاعران کلاسیک خودمان زیاد می‌خواندم و از بر می‌کردم که بدون اغراق یک وقت در سال‌های ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ که من سی‌وچهار یا سی‌وپنج ساله بودم، بیش از ۵۰هزار بیت از اشعار شاعران خودمان از بر داشتم. [...] باری، مطالعه آثار کلاسیک فارسی به‌ویژه ازبرکردن اشعار شاعران کلاسیک به تسلط یافتن بر زبان فارسی بسیار کمک می‌کند و مترجم را با ریزه‌کاری‌های زبان آشنا می‌سازد.»[6]

ویژگی‌های ترجمه خوب از نظر محمد قاضی

او برای تشخیص و تمیز یک ترجمه خوب پرسش‌های هفت‌گانه را مطرح می‌کند:
۱- آیا مترجم مفهوم متن اصلی را رسانده است؟
۲- آیا در ترجمه لحن نویسنده حفظ شده است؟
۳- آیا مترجم زبان خاص و متناسب با متن را دریافته است؟
۴- آیا مترجم واژه‌های درست و دقیق و خوش‌آهنگی به‌جای واژه‌های متن اصلی انتخاب کرده است؟
۵- آیا مترجم دستور زبان را رعایت کرده است؟
۶- آیا در ترجمه، طول کلام یا برعکس ایجاز نویسنده اصلی رعایت شده است؟
۷- آیا به نقطه‌گذاری اهمیت لازم داده شده است؟[7]

منابع:
۱،۲،۳،۴،۶. فصلنامه مترجم، شماره نهم، بهار ۱۳۷۲
۵. محمد قاضی و دن کیشوت، گفت‌وگوی حسن مرندی، ابوالحسن نجفی، جهانگیر افکاری، نجف دریابندری و کریم امامی با محمد قاضی، کتاب امروز، دفتر اول، ۱۳۵۰
۷. درباره هنر و ادبیات، شمار چهارم، درباره ترجمه، به کوشش ناصر حریری، ۱۳۳۶

بس نکته غیر حسن بباید

درباره کتاب «آشنایی با حافظ»، نوشته سیدمحمدعلی جمال‌زاده



هادی دقیق

بررسی کتاب

عمر دراز صدوپنج ساله و زندگی‌کردن در شهرهای مختلف دنیا ازجمله اصفهان، تهران، بیروت، لوزان، برلین و ژنو، از محمدعلی جمال‌زاده شخصیتی ساخته است که بحق در دنیای ادبیات فارسی بزرگی می‌کند. سرآغاز داستان‌نویسی واقع‌گرا بودن و ردپایی که خیلی پیش‌تر از این‌ها حتی با داستان‌های کوتاهش در کتاب‌های درسی از خودش به‌جا گذاشته بود، جمال‌زاده را با داستان فارسی گره زده است. داستانی که از پی این سالیان، کم نشیب و فراز ندید و شاهد بزرگانی دیگر و حتی پیروانی برای جمال‌زاده بود.
از آن سو، دنیای شعر فارسی و سرآمدش حافظ هم آن‌قدر وسیع است که حتی توضیح مثال‌های موردی دیوان او هم گاهی به صفحه‌ها و کتاب‌ها می‌کشد. همان دیوانی که به‌گفته جمال‌زاده امروز بر سر طاقچه خانه همه ما هست، اما چیزی از شاعر آن نمی‌دانیم. نه اطلاعات دقیقی از پدر و مادرش داریم و اینکه که بودند و چه کسانی و چگونه حافظ را تربیت کردند و نه می‌دانیم که اطرافیان و حلقه دوستان حافظ چه کسانی بودند. حتی به‌درستی نمی‌دانیم که چرا حافظ هیچ‌وقت سفر نکرد و... اما همین قدر «به‌موجب سخنان خودش می‌دانیم که از ریا و تزویر و تظاهر و از این قبیل کارها سخت متنفر و منزجر بوده و حق چنین طایفه و طوایفی را هرچه تمام‌تر کف دستشان نهاده است».
جمال‌زاده را پیش‌تر بیشتر با چهره پیرمردی نازنین و در قالب داستان‌هایش می‌شناسیم؛ در لابه‌لای داستان‌های «یکی بود، یکی نبود»، در محله‌های «قلتشن دیوان»، در داستان کودکی‌اش در «سروته یک کرباس»، در زیر سقف مریض‌خانه «دارالمجانین» و حتی در آثار پژوهشی‌اش مثل «خلقیات ما ایرانیان» و... اما کمتر پیش آمده است درباره شعر از او بخوانیم، آن هم شعر حافظ. بنابراین، برای جمال‌زاده هم بس نکته غیر حسن هست که این چنین مقبول طبع مردم شده است. دراین میان، کتاب «آشنایی با حافظ» او این فرصت را فراهم می‌کند تا با صورتی دیگر از جمال‌زاده آشنا شویم.

تلفیق نظم حافظ و نثر جمال‌زاده

جمال‌زاده نتیجه عمری حافظ‌خواندن و دغدغه فهم واژگانی را که این شاعر به‌کار برده، در این کتاب جمع کرده است. خودش در مقدمه کتاب می‌گوید: «در هر صورت، من پیر سال‌خورده با همه ناتوانی دوسه‌بار دیوان حافظ را از بای بسم ا... تا تای تمت گاهی به‌دقت و گاهی سرسری و با شتاب زدگی خواندم و مطالبی را که در ذهنم تأثیری باقی گذاشته بود، یادداشت کردم و اکنون به‌صورت بسیار درهم‌وبرهم در یازده باب ناقص به هم‌وطنانم عرضه می‌کنم.» اما از همان ابتدا پیداست که نوع رودررویی جمال‌زاده با حافظ شکل دیگری است و در کمتر کتابی یافت می‌شود. جمال‌زاده که انگار دیوان حافظ را از بهترین جای اتاق مهمان‌خانه‌اش برداشته است تا دینش را به او ادا کند، می‌گوید نسخه سیدابوالقاسم انجوی شیرازی را ملاک این کتاب قرار داده است؛ نسخه‌ای که با نسخه‌های معمول که از علامه قزوینی و قاسم غنی است، تفاوت‌هایی دارد.
درگیری جمال‌زاده با دیوان حافظ از جایی شروع می‌شود که میان واژه‌ها سرگردان می‌شود. به‌عنوان مثال اولین واژه‌ای که ذهن نویسنده را مشغول می‌کند، «رند» است. خودش می‌گوید هنوز بر من معلوم نشده واژه رند عربی است یا فارسی و بعد با ذکر خاطره‌ای، از سفری با دوستش به هرم جیزه در نزدیکی قاهره یاد می‌کند که وقتی در راهرو تاریک هرم مشغول چانه‌زدن قیمت بوده‌اند، شتردار عرب آن‌ها را «رنود» خطاب می‌کند. جمال‌زاده پی واژه رند را می‌گیرد و در بخشی از کتاب می‌نویسد:
«امروز وقتی می‌گوییم رند، تا حدی کلاهبرداری، به مصلحت وقت سخن گفتن، نان به‌نرخ روز خوردن و عمل کردن و خوش زبانی و پالان شدن برای هرکس که خر می‌شود و صدها اوصاف از این دست را می‌شماریم که به‌راستی با رند حافظ زمین تا آسمان فرق می‌کند.» بعد کلی از بیهقی و صائب و سعدی و انوری و که و که شاهد می‌آورد که معنای متضاد رند در آثار همه آن‌ها گره کار را کورتر می‌کند. حالا دوباره می‌پرسد که «این کلمه را خواجه‌حافظ در دیوان خود به چه منظور و مفهومی آورده است؟»
رویارویی جمال‌زاده با بیشتر مضامینی که حافظ در دیوانش به‌کار برده، از این دست است؛ از جمله درباره بقیه بخش‌های دیگر این کتاب.

سرانجام کتاب

در پایان کتاب «آشنایی با حافظ» محمدعلی جمال‌زاده، یادداشتی به قلم ایرج افشار درباره زندگی نامه جمال‌زاده آمده است و به سرگذشت جمال‌زاده از زاده‌شدن در کنار زنده‌رود اصفهان تا مرگش در کنار دریاچه لمان ژنو می‌پردازد. پس از این یادداشت، فهرست مقالاتی از جمال‌زاده آمده است. جمال‌زاده پیش از اینکه در داستان‌نویسی پرآوازه شود، فعالیت نویسندگی را با پژوهش و از نشریه «کاوه» آغاز کرده بود. به هرحال، دغدغه‌های حافظ‌شناسی از زبان مردی چنین پرکار و صاحب‌سبک، بسیار خواندنی است، هرچند که بیشتر کتاب شعر حافظ باشد و نثر جمال‌زاده کم.

